فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی 2](#_Toc149489767)

[پیشگفتار 2](#_Toc149489768)

[مناقشات در مسئله 2](#_Toc149489769)

[مناقشه اول: احتمال وجود طبیعت ثالثه 2](#_Toc149489770)

[مناقشه دوم: انصراف 3](#_Toc149489771)

[توضیح مسئله 4](#_Toc149489772)

[قواعد باب انصراف 4](#_Toc149489773)

[قاعده اول: علو مرتبه بعض افراد ماهیت 4](#_Toc149489774)

[قاعده دوم: دنو مرتبه بعض افراد ماهیت 5](#_Toc149489775)

[قاعده سوم: کثرت استعمال 5](#_Toc149489776)

[قاعده چهارم: کثرت وجود 5](#_Toc149489777)

[قاعده پنجم: خفاء و عدم خفاء 6](#_Toc149489778)

[اشکال 7](#_Toc149489779)

[جواب اشکال 7](#_Toc149489780)

[پاسخ مناقشه 8](#_Toc149489781)

# موضوع: مبحث نگاه/ حکم خنثی/مقامات بحث/مقام اول/قول اول

# پیشگفتار

در این مسئله سی‌ام که بحث خنثی بود گفتیم در دو مقام بحث خواهیم کرد مقام اول وظیفه خنثی و ممسوح در باب نظر در ارتباط با زنان و مردان دیگر است در اینجا اشاره‌ای به احتمالات اقوال شد و بعد به ادله پرداختیم، مهم‌ترین دلیل در این مسئله عبارت است از علم اجمالی، به عبارت دیگر اینکه مقام، مقام در شک در مکلف به است علم به تکلیف وجود دارد منتهی به نحو اجمالی و مکلف به مردد بین اموری است و شک در مکلف به جای احتیاط است.

# مناقشات در مسئله

گفتیم که در مقام بررسی این دلیل و مناقشاتی که متوجه این دلیل است چند محور در کلمات مطرح شده است.

## مناقشه اول: احتمال وجود طبیعت ثالثه

این بود که این علم اجمالی متوقف بر این است که طبیعت ثالثه نفی شود اگر این مقدمه را پذیرفتیم آن وقت این علم اجمالی شکل می‌گیرد پذیرفتیم که طبیعت ثالثه‌ای در کار نیست، هر چه هست در صنف انسان منحصر در ذکر و انثی است و لا غیر. این مبنای استدلال و تمامیت علم اجمالی است وگرنه اگر اثبات بشود یا احتمال بدهیم وجود یک صنف دیگر و طبیعت دیگر، طبیعت ثالثه یا مزدوجه غیر از این دو همان کافی است که علم اجمالی فروریزد. برای اینکه وقتی خود را احتمال می‌دهد این خنثی که غیر از ذکر و انثی باشد دیگر علم اجمالی ندارد و وظیفه ذکر یا انثی هم خیلی واضح نیست و لذا خیلی اطمینان ندارد که تکلیف او یا این است یا آن و علم اجمالی شکل نمی‌گیرد.

ضمن این بحث اول یکی دو نکته اینجا مطرح شد که آن‌ها نکات بسیار مهم بود از جمله آنکه علم اجمالی یک نوع نیست که علم اجمالی ما همیشه در متعلق مردد باشد در یک موضوع و یک تکلیف و یک متعلق، انواع دیگری دارد. این بحث مفصل در جلسه سابق کردیم و از نکات بسیار کلیدی در همه موارد در علم اجمالی است که ادعا می‌شود و اگر ملاحظه کردید تقریباً یک وجه اساسی در اشکالاتی که می‌شود به صاحب جواهر وارد کرد این است که ایشان ذهنشان روی علم اجمالی است که نوع آن یکی است، می‌گوید این دلیل به مرد می‌گوید غض بصرک به زن هم می‌گوید غض بصرک، این غض بصر را محور قرار داده است آن وقت یک جاهایی یک انحلالی در ذهن شریفشان هست و آقای خویی هم با عنایت علم اجمالی را می‌برند روی اقسام. اینها را جلسه قبل بحث کردیم.

بنابراین بود و نبود طبیعت ثالثه در شکل‌گیری علم اجمالی مهم شمرد. اگر طبیعت ثالثه نیست علم اجمالی هست اگر احتمال طبیعت ثالثه دادیم علم اجمالی از میان رخت برمی‌بندد.

گفتیم بعید نیست که احتمال طبیعت ثالثه وجود دارد برای اینکه ادله نفی طبیعت ثالثه خیلی قاطع نبود، این بحث اول بود که ملاحظه کردید و دو نکته‌ای که خیلی مهم بود این بود که اینجا یکی انواع علم اجمالی و یکی هم رابطه مسائل علمی با موضوعات شرعی که ملاحظه کردید.

بنابراین اگر کسی بخواهد مناقشه در بحث اول بکند اولین راه آن این است که احتمال وجود طبیعت ثالثه است.

## مناقشه دوم: انصراف

در کلماتی آمده است و از جمله حضرت آقای زنجانی به آن اشاره کردند انصراف است. این وجه بسیار مهم در مسئله است ادعای انصراف با این بیانی که عرض می‌کنم. این دومین مناقشه است.

مبنای شکل‌گیری علم اجمالی این است که طبیعت ثالثه نیست

مقدمه دیگر اینکه بگوییم خطاباتی که به زن یک تکلیفی را متوجه کرده است و خطاباتی که به مرد تکلیفی را متوجه کرده است از چنان عموم اطلاقی برخوردار است که زن و مردی که ضمن این خنثی مشکله است و نمی‌دانیم کدام است، آن را هم بگیرد. وقتی علم اجمالی شکل می‌گیرد که یکی از این دو خطاب اینجا را هم بگیرد، این مبنای علم اجمالی در هر جایی است.

هر جایی که علم اجمالی دارید می‌دانید که آن خطاب اطلاق دارد و اینجا را هم گرفته است اگر گفته است لا تشرب الخمر، لا تشرب الخمر اطلاق دارد آن خمر مردد اینجا را هم می‌گیرد و الا اگر کسی در این شمول و اطلاق دلیل شک کند یا نفی بکند آن را، شکی که مانع از انعقاد ظهور بشود.

به دلیلی بگوید آن خطاب لا تشرب الخمر این فرد مشکوک را نمی‌گیرد دیگر علم اجمالی وجود ندارد.

پس اولین مقدمه علم اجمالی شاید این باشد بعد آن است که طبیعت ثالثه نیست در هر حال این دو هر دو نقش دارند در تمامیت علم اجمالی و تنجیز علم اجمالی.

اولاً باید گفت همان‌طور که در بحث قبل گفت طبیعت ثالثه نیست یا ذکر است یا انثی، تا علم اجمالی درست بشود

ثانیاً آن دلیلی که احکامی را برای ذکر یا انثی آورده است و زن و مرد را خطاب و مخاطب قرار داده است آن ظرفیت اطلاق دارد و اینجا را هم می‌گیرد

و الا اگر کسی بگوید انصرافی در کار است احکامی را که برای زن برمی‌شمارد یا احکامی را که برای مرد برمی‌شمارد انصراف دارد از این فرد، خطاب دیگر اینجا نیست یا این یا آن، خطاب انصراف دارد و انصراف موجب می‌شود که این فردی که در اینجا وجود دارد و حالت خفایی دارد از دایره دلیل بیرون باشد.

این هم مقدمه دوم است که توقف دارد شکل‌گیری علم اجمالی بر اینکه انصرافی در کار نباشد. اگر انصرافی آمد و ظهور اطلاقی اینجا درست نشد علم اجمالی فرومی‌ریزد.

## توضیح مسئله

گفته شده است که اینجا انصراف است (این دومین مناقشه به استدلال است) برای اینکه این ذکر یا انثی که در ضمن این خنثی مشکله وجود دارد فرد خفا است من می‌دانم این یا ذکر است یا انثی، ولی هر کدام باشد مشمول آن خطاب ذکر یا انثی نیست برای اینکه این یک فرد خفی است آن قدر خفا دارد و پیچیدگی دارد که دلیل متوجه او نمی‌شود در توهم عرفی.

عرف می‌بیند گفته است یا ایها الذین امنوا، ایها الرجال، هیچ راهی برای تشخیص زن و مرد بودن او نبود این هم می‌شود یا ایها الرجال خطاب کرد؟ خیر این فرد خفی است نمی‌دانیم، یا ایتها النساء، آیا می‌شود متوجه این بشود؟ خیر هر کدام از اینها باشد به دلیل خفا از شمول اطلاق خارج است، اطلاقی که می‌گوید زنان حکمتان این است مردها حکم شما این است، نه زنها اینجا را می‌گیرد و نه عنوان مردها اینجا را می‌گیرد.

نکته اصلی هم خفای فرد است، فرد خفی گفته شده است که خطاب از او انصراف دارد.

این فرمایشی است که در کلام آقای زنجانی آمده است که انصراف مانع می‌شود از شکل‌گیری اطلاق،

## قواعد باب انصراف

در بررسی این فرمایش در مقدمه اشاره‌ای به این داشته باشم که بحث انصراف همان‌طور که مستحضر هستید هم بحث بسیار مهم است به‌گونه‌ای که بشود ادعا کرد در هیچ دلیلی از ادله شرعی نمی‌توانیم با دلیلی مواجه بشویم که انصراف در جهتی از جهات در آن نباشد، این قدر مقوله انصراف ساری و جاری است شاید بتوان گفت هیچ دلیلی در ادله شرعی نیست که از انصراف خالی باشد بنابراین انصراف در باب اطلاق امر خیلی مهمی است بسیاری از مطلقات در جهاتی از جهات مبتلا یا مواجه با انصراف در یک جهتی هستند این‌قدر انصراف مقوله مهمی است.

در باب انصراف هم کارهای فراوانی شده است قبل از مرحوم شیخ و بعد از مرحوم شیخ، نائینی، آخوند تا دوره معاصر در باب معاصر، در باب انصراف خیلی مطلب وجود دارد. در بحث اطلاق و تقیید بحث انصراف مطرح شده است در غیر آن هم مباحث زیادی در انصراف مطرح شده است.

### قاعده اول: علو مرتبه بعض افراد ماهیت

همان‌طور که در کفایه و بعد از کفایه، کتب دیگر، ملاحظه می‌کنید وجوه و جهات متعددی برای انصراف بیان شده است مثلاً آقای خویی دارند از قبل هم در هدایة المسترشدین بوده است در کتب قبل هم بوده است، مثلاً علو بعض افراد ماهیت، می‌گویند یک افرادی از بس مهم است مشمول خطاب نیست، بالا بودن یک فرد موجب شده است یک انصرافی شکل بگیرد مثلاً در همان ما لا یؤکل لحمه، لا تصل فی ما لا یؤکل لحمه، آنجا گفته شده است که ما لا یؤکل لحمه هم انسان را می‌گیرد و هم حیوان را، ولی گفته‌اند انسان را نمی‌گیرد، انسان به دلیل علو مرتبه‌اش خارج از این خطاب است، اصلاً ما لا یؤکل لحمه گفته می‌شود ظهور دارد در غیر انسان، به دلیل علو مرتبه. بعضی این را گفته‌اند و جواب داده آن.

### قاعده دوم: دنو مرتبه بعض افراد ماهیت

گاهی دنو مرتبه گفته شده است، وقتی آب در خطابی و حکمی بر آن متوجه می‌کند شامل بعضی از انواع آب‌های مضاف و امثال اینها نمی‌شود، برای اینکه این از حیث عنوان ماء، یک ماء نازلی است، ماء ناب و خالص و زلال نیست و همین‌طور، مثلاً کمال یا علو مرتبه بعض افراد، دنو مرتبه بعض افراد، یا نادر بودن یک فرد، یک فردی در این مطلق، کم است، مصداق کمی دارد، بین یک میلیون مصداق چند مصداق این‌جور دارد یا ندرت استعمال یا کثرت استعمال در چیزی، کثرت وجود یا کثرت استعمال موجب می‌شود اطلاق منصرف به آن بشود که کثیر الاستعمال است یا کثیر الوجود است و منصرف بشود از آن که نادر الاستعمال یا نادر الوجود است و امثال این. وجوه از این قبیل گفته شده است

و الان نمی‌خواهیم بحث انصراف را مطرح بکنیم ولی اجمالاً می‌خواهیم عرض بکنیم که مقوله انصراف بسیار مهم است و دلیل انصراف خطاب از یک امری و متمرکز شدن در امر دیگر وجوهی است اینکه منصرف می‌شود به چیزی و چیز دیگر از آن بیرون می‌ماند، حداقل این چهار پنج نکته چیزهایی است که در کلمات هم آمده است، علو بعض افراد در ماهیت موجب انصراف از آن عالی می‌شود کما اینکه علو موجب انصراف به آن می‌شود

دنو یک طرفه است (مطلق هم یک طرفه نیست ولی غالباً هست) دنو موجب می‌شود که عام یا مطلق از آن منصرف بشود

### قاعده سوم: کثرت استعمال

کثرت استعمال که زیاد این کلمه در این معنا استعمال می‌شود.

### قاعده چهارم: کثرت وجود

یا کثرت وجود یکی دیگر از عوامل خفا است، این متفاوت از ندرت است گاهی فردی معلوم است که مصداق این مفهوم جامع هست خیلی واضح است، مصداقیت واضح است ولی خیلی نادر است، کم مصداق پیدا می‌کند.

در دلیل می‌گوید الماء مطهرٌ الا ما غیّر لونه أو طعمه أو ریحه این تغییر که آب نجس یا متنجسی در آب ایجاد می‌کند موجب تنجس آن می‌شود.

این ایجاد تغییر دو نوع است یکی اینکه ملاقات می‌کند و آن را تغییر می‌دهد و دیگر اینکه ملاقات نمی‌کند این دو ظرف کنار هم گذاشته‌اند بدون اینکه ملاقاتی حاصل بشود به علت شدت آلودگی یکی در اثر مجاورت و قرب این رنگ آب را تغییر داده است یا بوی آن به آن منتقل شده است؛ می‌گویند آن دلیل از این منصرف است این تغییر را نمی‌گیرد، برای اینکه این نادر است یا هر دلیلی شاید ندرت باشد.

### قاعده پنجم: خفاء و عدم خفاء

یعنی بحث ندرت نیست ممکن است اینجا بگوییم یک میلیارد جمعیت خنثی باشند، می‌گویند همین که فرد خفی است اطلاق آن را نمی‌گیرد و از آن انصراف دارد، اینها نکاتی است که در باب انصراف گفته شده است.

گفته می‌شود که خطاب جوری است که این را نمی‌تواند بگیرد، چرا نمی‌تواند؟ لخفاء المصداق اینکه کدام است معلوم نیست، آن هم نامعلومیت سخت و دشوار، این موجب می‌شود که خطاب: ای زنان، ای مردان هیچ‌کدام این را نگیرد.

نمی‌خواهم اینجا بحث اصولی راجع به انصراف بکنیم ولی در بررسی تا اینجا عرض کردیم که انصراف بسیار شایع و مورد ابتلا است ولی در مقام صورت‌بندی دلیل و قاعده‌مند کردن آن هم کار خیلی مشکل است، این وجوه را گفته‌اند که کثرت استعمال، کثرت وجود، علو مرتبه در یک ماهیت، دنو مرتبه در یک ماهیت، یکی هم خفاء، گفته‌اند اینها عناوین و قواعدی است که موجب انصراف می‌شود. منتهی این فرمایش در کلماتی هم آمده است.

چیز خوبی که می‌شود اینجا گفت (این تقریر در کلام ایشان [آقای زنجانی] نیست) این است که منشأ انصراف اینجا جمع شدن ندرت و خفا است، ندرت و خفا باهم جمع شده است.

این نه قواعدی که پنج مورد آن اینجا اشاره شد که عبارت بود از؛

۱- علو مرتبه بعض افراد ماهیت

۲- دنو مرتبه بعض افراد ماهیت

۳- کثرت استعمال لفظ در این معنا، مثلاً بگویید امر کثرت استعمال در وجوب دارد.

۴- کثرت وجود این امر در خارج، در مقابل ندرت وجود

۵- خفاء و عدم خفاء

اینها پنج عاملی است که در این تضاعف کلمات فقها می‌بینیم، ذکر شده است برای انصراف و اینکه بگوییم دلیل از این منصرف است و شامل این نمی‌شود و متمرکز در این سمت است. این وجوهی است که ذکر شده است و قواعدی است که اشاره شده است.

منتهی هیچ‌کدام از اینها به تنهایی تمام نیست، یک تعبیر دیگری در کلمات آمده است که آن خیلی مهم است، خود ما هم در بحث‌های سابق ذیل بحث‌های الفائق اینجا عرض کردیم که آن مناسبات حکم و موضوع است که این قصه‌ها را تمام می‌کند. هیچ یک از این پنج تا و ممکن است پنج تای دیگر را کسی بشمارد، (فعلاً یک حصر استقرایی است که پنج تا را می‌گوییم) این پنج تا و پنجاه تای دیگر برای انصراف پیدا بکنید به تنهایی موجب انصراف نمی‌شود، آنکه موجب انصراف می‌شود مناسبات حکم و موضوع است.

همین ما لا یؤکل لحمه، در جایی در مجموعه خطاب که قرار می‌گیرد، ذهن منصرف می‌شود که ما لا یؤکل لحمه انسان را نمی‌گیرد، اما همین ممکن است در خطاب دیگری برود اصلاً در آن انصراف نباشد و لذا سخن ما در باب مناشئ انصراف که در جاهای مختلف اصول مطرح شده است و در باب اطلاق و تقیید به آن اشاراتی شده است این است که مناشئی از قبیل این پنج تایی که شمرده شد، هیچ‌کدام علت تام و حتی مقتضی تام برای انصراف نیست، برای اینکه باید خطاب را دید، خطاب چه می‌گوید و در چه شرایطی است، مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عقلایی و شرعی، سرنوشت انصراف را تعیین می‌کنند. مثلاً ظهور امر در وجوب قدیم بعضی این‌جور ادعا داشتند این اعلی درجه، بر عکس آنکه اول می‌گفتیم، می‌گفتند اینجا علو درجه اقتضاء می‌کند که خطاب مقید به آن بشود منصرف به آن بشود و شامل چیزهای دیگر نشود و بعدی‌ها همه این را نفی کردند، این‌جوری نیست که درجه بالاست خطاب در آن متمرکز بشود، معنا ندارد.

ولی ممکن است جایی علو مرتبه موجب انصراف به او بشود یا انصراف از او بشود، همین علو درجه و رتبه بالا بودن یک فرد ماهیت با مناسبات بیرونی ممکن است انصراف به او بشود یا انصراف از او بشود معلوم می‌شود عامل دیگری در او اثر می‌گذارد و الا هیچ یک از این عوامل به تنهایی نمی‌تواند انصراف را رقم بزند.

شهید صدر چنین تعبیری دارند که انصراف ناشی از مناسبات عرفی یا عقلایی است، این همان مناسبات حکم و موضوع است که در خطاب می‌آید، یا ارتکازات (که در کلام ایشان نیست، جای دیگر بزرگانی گفته‌اند) ناشی از ارتکازات است.

بنابراین انصراف را بخواهید با علو و دنو و کثرت و ندرت و قلت و خفاء و وضوح یکسره بگویید این انصراف دارد نیست. بلکه خلاف آن ثابت است

از این جهت است که مجرد خفاء و ندرت یا در اینجا جمع اینها که هم خفی است و هم نادر است موجب انصراف نمی‌شود. از آقای زنجانی در این کتاب نکاح نکته‌ای ظریفی نقل شده است که الان چون بحث ما انصراف نیست وارد نمی‌شوم، آن هم اشکال دارد، ایشان اشکال گرفته‌اند بر این اینکه ندرت نمی‌تواند منشأ انصراف بشود، نکته هم البته خیلی دقیق است ولی به نظرم تمام نیست و الان نمی‌خواهم به آن بپردازم.

### اشکال

این بود که فرد اینجا چون خفی است و اضافه می‌کنیم در کنار آن نادر هم هست این خفا و ندرت موجب انصراف خطابات از این خنثی مشکل و ممسوح می‌شود، خطاب می‌گوید زنان این حکم شماست، مردان این حکم شماست، این خنثی مشکل مخاطب هیچ‌کدام نیست، لندرته و خفائه.

### جواب اشکال

این است که خفاء و ندرت و قلت استعمال و قلت وجودی و علو و دنو و امثال اینها می‌تواند فی الجمله نقشی داشته باشد ولی هیچ جا بالجمله نیست.

به عبارت دیگر اینها به تنهایی نمی‌تواند موجب انصراف بشود، باید این جمله بیاید در یک بافتی و مناسبات حکم و موضوع در کنار آن قرار بگیرد و ارتکازات کنار آن قرار بگیرد بعد ببینیم انصراف درست می‌شود یا خیر؟

به عبارت دیگر هیچ‌کدام از اینها نمی‌تواند به تنهایی انصراف ایجاد بکند شاهد هم همان ارتکازی است که شما هم دارید، اصلاً این نکته کلی که خطاب و قانون ریخته می‌شود برای اینکه همه افراد را بگیرد آن مقدمات حکمت بخصوص اگر عام باشد، عموم داشته باشد، اصلاً ریخت و بافت و فلسفه‌اش این است که همه را بگیرد، اینکه کسی بیاد یک گوشه‌ای را بگوید به خاطر علو و دنو و قلت و کذا و کذا بیرون ببرد وجهی ندارد.

در اینجا نمی‌خواهیم بگوییم دلیل است یک شاهدٌ ما هم که می‌شود پیدا کرد این است که این خنثی ابتدائاً که با آن مواجه می‌شود (خنثی‌ها همه مثل هم هستند با یک طیفی که دارند) اینکه دلیل می‌گوید آن همه ادله یعنی تعدادی از روایات ادله می‌گوید که علائم را پیدا کن ببر در مرد یا زن، این که در ارث آمده است می‌گوید علائم پیدا بکن که غالباً با یک علائم تعیین تکلیف می‌شود این نشان می‌دهد که (در حالی که آنجا هم خفاء وجود دارد) علائم تعبدی است با اینکه خفاء وجود دارد ولی با علائم تعبدی می‌گوید ببر اینجا یا آنجا.

این یک پشت‌صحنه‌ای دارد که آن خطاب می‌تواند این را بگیرد در بادئ امر انسان نمی‌فهمد بعد شارع علامتی گذاشته است می‌گوید ببر اینجا یا ببر آنجا. این دلیل نیست ولی یک شهادةٌ ما می‌دهد به اینکه شمول دلیل گیری در آن نیست، می‌تواند شامل بشود ولو اینکه اینجا خفاء دارد از این جهت است که سراغ اماره پیدا کردن برای تعیین تکلیف این می‌رود.

## پاسخ مناقشه

اگر خفاء به تنهایی بخواهد ملاک انصراف قرار بگیرد این یستلزم فقه جدید، برای اینکه خفاء در مصادیق الی ماشاءالله وجود دارد، البته خفاء یک وقتی خفاء عارضی است که با اندک تأملی می‌شود رفع کرد، آن نه، خفاءهایی باید باشد که عمقی دارد، همان را هم اگر بخواهیم ملاک قرار بدهیم خیلی از اطلاقات فرومی‌ریزد در حالی که می‌دانیم این‌جور نیست.

بالاخره عموم و اطلاق در قانون و خطابات یک امر محَکّمی است به این سادگی نمی‌شود بگوییم این فرد نادر بوده است پس این خطاب آن را نمی‌گیرد. این خفائی در آن هست خطاب آن را نمی‌گیرد. این جور چیزی را آقایان ملتزم نیستند که صرف خفاء است.

البته مناقشه‌ای که آیت‌الله زنجانی اینجا فرمودند شاید در کلمات دیگر هم باشد را تقویت کردیم به اینکه اینجا خفاء همراه با ندرت است ولی در عین حال هیچ‌کدام از اینها به تنهایی موجب به انصراف نمی‌شوند اگر ما در واقع طبیعت را منحصر در ذکر و انثی می‌دانیم آن خطابات این امر را گرفته است، اما نمی‌دانیم خطابات مرد این را گرفته است یا خطابات زن این را گرفته است صرف خفاء دلیل بر انصراف نمی‌شود در اصول هم در باب انصراف ملاحظه بفرمایید این وجوهی که ما پنج تا ذکر کردیم که شاید بشود بیش از آن تکثیر شود هیچ‌کدام به عنوان وجه علی الاطلاق برای انصراف قبول نشده است و عمده هم مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات است که تعیین تکلیف می‌کند که بعضی مثال‌های آن هم مطرح شد.

این وجه دومی بود که اینجا مطرح شده است. وجه سه و چهار هست.

وجه سوم این است که بگوییم علم اجمالی مبنای تنجیز علم اجمالی را کبرویاً مورد مناقشه قرار بدهیم. این‌ عدم تنجیز علم اجمالی که بر خلاف مشهور که غالباً و قاطعاً علم اجمالی را منجز می‌دانند (کسانی علم اجمالی را منجز نمی‌دانند) این بحث مبنایی است ولی در عین حال اشاره‌ای به آن خواهیم داشت که نسبت داده شده است به مرحوم آقای داماد که ایشان علم اجمالی را به نحوی که خواهیم گفت منجز نمی‌دانستند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.